

کژفهمی یا مغالطه؟

(نقدی بر دیدگاه گروه ها و محافل منتسب به چپ به بهانه امضا سند راهبردی ۲۵ ساله ایران و چین)

پس از امضاء «سند راهبردی ۲۵ ساله جمهوری اسلامی ایران و جمهوری خلق چین» هیاهوهای بسیاری از سوی گروه های مخالف این سند راهبردی، راه افتاد که همچنان نیز ادامه دارد. عمده ترین گروه های مخالف، که به صورت مختصر در زیر به آنها اشاره می شود، به اشکال مختلف و با ابزارهایی که در دسترسشان قرار گرفته است، مخالفت خود را ابراز می کنند.

نیروهای به اصطلاح اپوزیسیون خارج از کشور مانند مجاهدین خلق، سلطنت طلبان و نیز گروه های متعدد و مختلف با نام های دهان پرکنی که احتمالا «جمعشان» بیشتر از چند نفر نیست و یا حداکثر به صورت محافلی بازمانده از رژیم پیشین و طرفداران و عقبه آنان می باشند که عمدتا مستقیم یا غیر مستقیم به سازمان های اطلاعاتی و محافل خاص در ایالات متحد آمریکا وابسته هستند و توسط رسانه های فارسی زبان ۲۴ ساعته‌ی وابسته به امپریالیسم نیز به خوبی حمایت و تغذیه و بزرگ نمایی می شوند، از همان ابتدا هیاهوی بسیاری به راه انداختند. این مخالفت ها با سخیف گویی های فراوانی نیز همراه بوده و هست که البته جای تعجب ندارد، چون تمامی امید و آرزوهای اینان برای بازگرداندن امپریالیسم آمریکا به کشور، با اجرایی شدن این نوع توافقنامه ها یا سند ها تقریبا ناممکن می شود.

برخی احزاب، سازمان ها، گروه ها و افرادی که خود را منتسب به چپ می دانند و در بیرون از ایران به کار خود مشغولند، نیز عموما با برآشفتگی در مقابل امضاء این سند موضع گرفتند که آنهم جای هیچ شگفتی ندارد، زیرا اینان مدت هاست که خود را در مقابل امپریالیسم خلع سلاح کرده اند و هر چند گاهی شرمگینانه از امپریالیسم نام یا سخنی می گویند، ولی امپریالیسمی را در نظر دارند که با واقعیت امپریالیسم کنونی فرسنگ ها فاصله دارد.

محافل و افرادی که خود را منتسب به چپ می دانند و در داخل ایران در حال فعالیت هستند و از امکانات نسبتا مناسبی برخوردارند و تاکنون نیز مورد تعرض قرار نگرفته اند. موضع گیری اینان به دلیل حضورشان در ایران و نفوذ نسبی شان در میان جوانان و دانشجویان و پراکندن نوعی کژاندیشی و مغالطه و تفرقه افکنی در میان نیروهای چپ، باید بیشتر مورد توجه قرار گیرند.

ناگفته نماند که گروه ها و افراد میهن دوست در داخل و خارج از کشور نیز هستند که از موضعی نسبتا درست و بر اساس منافع ملی، بر این سند و به ویژه عدم انتشار متن کامل آن به صورت عمومی، خرده می گیرند یا انتقاداتی دارند که مطالب اینان نیز در رسانه های مختلف بازتاب داشته است و باید مورد توجه جدی قرار گیرد. اما از آنجا که برخی از این منتقدان به صورتی غیردقیق درباره مسائل اساسی قضاوت می کنند و بازتاب دهنده ی برخی کژفهمی ها و مغالطه ها می باشند، دیدگاه های اینان نیز باید به دقت مورد واگشایی قرار گیرد و با واقعیات تطبیق داده شود تا موجب انسداد مسیر مبارزات دموکراتیک ضد امپریالیستی نگردد.

در این نوشته تلاش شده است به نقد انحرافات، کژروی ها و تشتت فکری محافل و افرادی که خود را منتسب به چپ می دانند و از این موضع گاه به صورت خشمگینانه به «انتقادات» عجیب و غریب و دور از واقعیت می پردازند، پرداخته شود؛ زیرا همانگونه که گفته شد این محافل و افراد در داخل کشور توجه بیشتری برمی‌انگیزند و تاثیر بیشتری بر اقشار فعال داخل کشور، به ویژه نسل جوانتر دارند. به بیان دیگر، از آنجا که این محافل و افراد با نوعی کژاندیشی به تفسیر و تشریح مغلوطی از مقولات و مفاهیم اساسی پرداخته و تناقضاتی در موضوعات مهم و سرنوشت ساز اشاعه می دهند، می بایست مورد نقدی هر چند «بی‌رحمانه» قرار گیرند. بدیهی است که این موشکافی و نقد با هدف تشریح و تصحیح کژفهمی های این محافل و افراد برای فراهم ساختن زمینه همکاری و همیاری و تلاش برای ایجاد نوعی اتحاد دموکراتیک ضد امپریالیستی بین نیروهای مختلف چپ و مترقی انجام می شود تا از این طریق و با تکیه بر تعریف و توضیح امروزی و درست مقولات و مفاهیم مهمی چون «امپریالیسم» و ... اندکی از تفرقه و سکتاریسم موجود بین این نیروها و جدایی های بیشتر کاسته شود. هر چند در خلال نوشته ی حاضر مسایلی در ارتباط با مغالطه و کژاندیشی های منتسب به چپ تشریح خواهد شد، در ابتدا به موشکافی و نقد رویکرد و دیدگاه کلی این محافل و افراد درباره ی «سند جامع راهبردی ۲۵ ساله جمهوری اسلامی ایران و جمهوری خلق چین» می پردازیم.

۱- این محافل و افراد با تحلیلی خاص و دیدگاه هایی که بیشتر آنها فاقد هرگونه پایه ی تئوریک انقلابی هستند، اکنون که شرایط برای ایجاد روابطی از نوعی متفاوت از روابط سلطه و تابعیت امپریالیستی، با کشورهای «نوظهور» و قدرتمندی همچون جمهوری خلق چین مهیا شده است، با شیوه ها و راهکارهایی مختلف با امضا این سند همکاری مقابله می کنند. اینان یا همچون گروه اول این سند را بدون اندک واکاوی، خائنانه جلوه می دهند و با ادبیاتی مشابه گروه های اول از تکرار «قرارداد ترکمانچای» و از این دست عبارات و اصطلاحات استفاده می کنند، یا با تاکید بر نامتوازن بودن قدرت طرفین توافقنامه، آن را موجب تفوق کشور چین در همه زمینه ها و نهایتا مخالف منافع ملی می دانند و با اصرار خصومت آمیزی آنچنان مخالفت خود را ابراز می کنند که گویا بزودی و با اجرایی شدن این توافقنامه، ایران به اشغال یک کشور بیگانه در خواهد آمد و باید سریعا به جنگ این دشمن متخاصم رفت. این روش، همانند همان شیوه هیستریکی است که گروه های «پوزیسیون» و تمامی بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیستی از آن بهره می برند، ولی اینان با انواع و اقسام تحلیل های نادرست یا نادقیق و با اتکا به مفاهیم و مقولاتی از موضعی مثلا چپ و سوسیالیستی، این مغالطه یا کژفهمی ها از سوسیالیسم را هر چه بیشتر می پراکنند.

۲- اگرچه مهم ترین ویژگی «چپ» سوسیالیستی واقعی، مبارزه دموکراتیک ضد امپریالیستی و افشاگری اقدامات شوم و خانمان برانداز عاملان و حامیان آن می باشد، ولی با وجود در اختیار داشتن امکانات داخلی و خارجی قابل قبول، طی این سال ها، نشانه های چندان زیادی از مخالفت این محافل منتسب به چپ، با امپریالیسم و به ویژه امپریالیسم آمریکا دیده نشده و اگر گاهی سخنی در این زمینه به میان آورده اند، امپریالیسم آمریکا و غرب را به گونه ای در کنار به اصطلاح «امپریالیسم چین و روسیه» نشانده اند که تا جای ممکن زهر نقدشان گرفته شود و «موضع ضد امپریالیستی» خود را نیز ظاهرا حفظ و در عین حال سخنی از آن هم به میان آورده باشند و خود را یکسره وقف مطالب درجه دوم تئوریک و عمدتا خام و دم دستی و نه چندان لازم، آن هم در شرایط حاد و پیچیده کنونی نکرده باشند. از این رو، این محافل و افراد منتسب به چپ، تعریف مغلوطی از امپریالیسم به دست می دهند تا بدینوسیله بتوانند جمهوری خلق چین را کشوری امپریالیستی بدانند و احتمالا بر همین اساس لاجرم باید از ابتدا به مقابله با هر نوع همکاری با این کشور و احتمالا کشور بعدی یعنی روسیه پرداخت. به عنوان مثال، افراد شاخص این محافل، ضمن بر شمردن برخی خصوصیات امپریالیسم همچون صدور سرمایه به کشورهای دیگر یا تولید فراوان کالا و یافتن بازار فروش برای آن، ... و بلافاصله تطبیق دادن چین با این خصوصیات، آن کشور را در زمره کشورهای امپریالیستی قرار می دهند. گویا این «اقتصاددانان سرشناس» و «نظریه پردازان» فراموش

کرده اند که دو خصوصیت اصلی و تعیین کننده یک کشور امپریالیستی علاوه بر آنچه اینان بر آن تاکید می ورزند، نخست، داشتن یک نیروی نظامی عظیم و تهاجمی (نه دفاعی) است که بتواند پیشران یا پشتوانه ی سلطه ی بلامنازع یک کشور امپریالیستی بر دیگر کشورها را فراهم سازد و دوم، سلطه سازمان ها و نهادهای مالی-پولی بین المللی زیر سلطه آن امپریالیسم و البته ارز غالب مورد پذیرش و معامله در سطح جهانی می باشد. این دو خصیصه ی غیرقابل چشم پوشی است که قدرت جهانی امپریالیسم را تحکیم می بخشد و نظام بین المللی کنونی بر آنها استوار است. به نظر می رسد اینان سوابق تاریخی استعمار بریتانیا در اواخر سده هیجده و تمام سده نوزده را که به صورت سلطه مالی-پولی پوند استرلینگ و «سیتی» لندن و ناوگان دریایی قدرتمند آن کشور که سراسر آب های جهان را مسخر خود کرده بود، به سواحل و حتی اعماق سرزمین ها، بدون اندک تردیدی حمله می بُرد و هر کشور نافرمانی را به زور به تسلیم وا می داشت، فراموش کرده اند. یا پس از آن در ابتدای سده بیستم و به ویژه بعد از «کنفرانس برتون وودز» و تعیین دلار به عنوان ارز مرجع و سپس سلطه دلار بر پایه طلا و تشکیل نهادهای اجرایی همچون «بانک جهانی»، «صندوق بین المللی پول»، «گات»، «سازمان تجارت جهانی» و دیگر نهادهای مالی-پولی جهانی و اختصاص بودجه نظامی سرسام آور و راه اندازی بیش از هزار پایگاه نظامی ایالات متحد در سراسر جهان و به ویژه پس از جنگ جهانی دوم، تحت عنوان «پیمان آتلانتیک شمالی» (ناتو)، به عنوان پشتوانه ی نظامی تهاجمی این امپریالیسم را از یاد برده اند. سلطه ی همه جانبه ای که در قالب تفوق «مجتمع های نظامی-صنعتی» و رسانه ای توسط رئیس جمهور روزولت رونمایی شد. به بیان دیگر، این دو کشور استعماری و امپریالیستی با شکل دادن نهادهای بین المللی گوناگون همچون «شواری ملل» و سپس «سازمان ملل متحد» و ده ها نهاد سیاسی، مالی، اجتماعی، فرهنگی، ... وابسته ی دیگر عملاً ماهیت نظام جهانی را شکل داده و نوعی مشروعیت جهانی برای خود به وجود آورده و تاکنون توانسته اند دنیا را رهبری کنند. از این رو، هر آنچه تکلیف جنگ ها و صلح ها را به تناسب منافع این مجتمع های صنعتی-نظامی، در دو سده گذشته تعیین کرده اند، ناشی از این دو خصوصیت، یعنی نظام پولی مبتنی بر ارز برتر و نهادهای اداره کننده ی آن و نیروی نظامی تهاجمی متکی بر نهادهای به ظاهر بین المللی به همراه سازمان های اطلاعاتی و امنیتی فراگیر با انواع و اقسام توطئه ها و مداخلات مستقیم و غیر مستقیم و همچنین رسانه های رنگارنگ و متنوع تبلیغاتی غالب است که افکار اکثریت مردم جهان را برای «فکرسازی»، «آماده سازی» و «توجیه گری» این اقدامات مداخله گرانه و «طبیعی» و «بدیهی» جلوه دادن آنها بکار گرفته اند. رسانه هایی که به عنوان مثال فقط در زبان فارسی تعدادشان از رسانه های رسمی داخلی به مراتب بیشتر است و بیست و چهار ساعته در راستای اهداف امپریالیسم در حال فعالیت هستند و خود را به ناشنوایی زده اند، زمینه ای که نادیده گرفتنشان بر هیچ انسان آزادی و عدالت خواهی بخشودنی نیست.

حال، حتی اگر در وضعیت کنونی دنیا، نفوذ گسترده ی امپریالیسم آمریکا در همه ی سازمان های جهانی و یا بیش از صد مداخله ی مستقیم در امور داخلی کشورهای دیگر را نادیده بگیریم، از این محافل منتسب به چپ باید پرسید با کدام نمونه عینی مبتنی بر این دو خصوصیت تعیین کننده، جمهوری خلق چین را «امپریالیسم» می نامید. در چندین دهه و سده اخیر، چین باعث آوارگی، بی خانمانی و کشتار افراد بی گناه در کدام نقطه از جهان شده است و بر کدام کشور «پیرامونی» سلطه امپریالیستی داشته است. آیا شواهدی از این دو خصوصیت، در شرایط کنونی در چین سراغ دارید که بی محابا این کشور را امپریالیستی می نامید. با توجه به آنچه گفته شد، آیا جدا کردن این دو خصوصیت مهم از تعریف امپریالیسم و نادیده انگاری آنها، کژفهمی مقولات و مفاهیم اساسی و یا مغالطه برای اهداف خاص، را به ذهن متبادر نمی سازد. البته که نادانی بر این موضوعات و یا به حاشیه راندن و در سایه قرار دادن این دو فاکتور مهم و تعیین کننده بر هیچ مدعی مبارز و آگاه و به ویژه آنانی که عنوان «اقتصاددان» را نیز یدک می کشند، هرگز قابل گذشت نیست. چه رسد به کسانی که خود را به چپ سوسیالیستی نیز منتسب می کنند.

۳- به این محافل و افراد منتسب به چپ باید یادآوری کرد که بر اساس شواهد موجود، اکنون نظام جهانی ساخته و پرداخته استعمار و امپریالیسم، هم در داخل دچار بحران ساختاری شده و هم توسط یک کشور «نوظهور» به نام جمهوری خلق چین به صورتی که در این دو یا سه دهه سابقه نداشته، مورد چالش بسیار جدی قرار گرفته است. هر چند پیش از این، با شکل‌گیری بازار مشترک اروپا و سپس اتحادیه اروپا و پول (ارز) جدید یورو این بحران یک جانبه‌نگری و سلطه بلامنازع، به چالشی نصفه نیمه گرفته شده بود؛ اما از آنجا که اتحادیه اروپا با وجود تضاد های خود با آمریکا، خود بخشی از نظام جهانی امپریالیستی را تشکیل داده است، عملاً نتوانسته در برابر قدرت فائقه ایالات متحد و دلار نیرومند عرض اندام کند. اما این بار، رقیب قدر قدرت دیگری در حال شکل‌گیری است که با سیاست‌هایی ویژه، از جمله به خدمت گرفتن ارز ملی برای مبادلات بین‌المللی و اکنون بکارگیری گسترده ارز دیجیتال در قالبی جدید، که همانند یوند استرلینگ و دلار دیگر قابل پیگیری و ردگیری توسط نهادهای مالی بین‌المللی زیر سلطه امپریالیسم نیست، این نیروی رو به زوال را به صورتی جدی به مقابله طلبیده است. امید است این تقابل جدید با توجه به راه و روش و عملکرد متفاوتی که چین بکار گرفته است و خودشان آن را شیوه برد-برد می‌نامند و تاکنون نیز در اعمال آن خدشه‌ای جدی دیده نشده است، بتواند این نظام جهانی کاملاً غیر عادلانه و ضد انسانی را دگرگون کند. شیوه‌ی دیگری که چین در عرصه بین‌المللی به خوبی بکار گرفته است و آن را «سوسیالیسم با چهره چینی» می‌نامد، همزیستی مسالمت‌آمیز و عدم مداخله در امور سیاسی و اجتماعی سایر کشورها، چه بزرگ و چه کوچک است. نوعی عدم مداخله واقعی، نه مانند آن «عدم مداخله»ی سابق که فقط مبتنی بر شعارهایی بود و نوعی شوخی تلخ را به اذهان متبادر می‌ساخت. حداقل در همه اسناد منتشر شده توسط حزب کمونیست چین، هیچ برنامه و اشاره‌ای به بهره‌گیری سلطه‌گرانه و یا تجاوز و رفتار خصمانه و یا نمونه‌ای واقعی از این نوع در کشورهایی که تاکنون با چین روابط استراتژیک برقرار کرده‌اند، دیده نشده است. لازم به یادآوری است که در نظام حاکم کنونی، چین نیز همانند تمامی دولت‌ها منافع ملی خود را دنبال می‌کند. چرا که در این کشور، هنوز سرمایه، نقش قابل توجهی بازی می‌کند و کماکان «قانون ارزش» حکمفرماست و دولت چین هم تاکنون تلاشی برای نادیده گرفتن و استتار کاربرد «قانون ارزش» نکرده و ادعایی برای روابط کاملاً سوسیالیستی با دیگر کشورها، در شرایط فعلی نداشته است.

اکنون در این برهه از زمان، کشوری به نام چین که خود برآمده از دل تضادهای همین نظام سرمایه‌داری امپریالیستی است، در مقابل این نظام ضد انسان و طبیعت ایستاده و به تدریج برضد آن نیروی اهریمنی، مواضع‌اش را مستحکمتر می‌کند و به زودی علاوه بر «ارزش قدرت خرید» از نظر «تولید ناخالص داخلی» نیز از ایالات متحد پیشی می‌گیرد و احتمالاً به زودی به صورت کامل خود را از چنبره این قدرت اهریمنی، خارج خواهد کرد. این کشور توانسته است در عرصه اقتصاد، علم و فناوری به گونه‌ای پیشرفت کند که دیگر نادیده‌گرفتنش نه فقط برای کشورهای سه‌قاره که توسط همان کشورهای امپریالیستی هم اجتناب‌ناپذیر شده است. بنابراین سایر کشورها، از جمله ایران می‌بایست با اتکا بر دیدگاه فکری مترقیانه و پیشرو این نیروی بالنده، در چارچوب منافع مردمی و ملی، تا جای ممکن با این کشور وارد رابطه شده تا به تدریج امکان خروج از چنبره چند دهه‌ای استعمار و امپریالیسم و بازگشت به راه مستقلانه میسر شود. راهی که در این جهان بهم پیوسته فقط با اتکا به نیروهای داخلی به ویژه آنگاه که چشم و گوش بخش مهمی از این نیروها به دهان غرب دوخته شده است، به این زودی‌ها میسر نخواهد شد. بنابراین در این شرایط، به جای فرافکنی و عدم توجه به واقعیات، می‌بایست تمام توان فکری و عملی خود را بکارگیریم تا حداکثر بهره‌برداری از دستاوردهای شایان توجه این کشور در جهت توسعه زیرساخت‌ها و به تبع آن نیروهای مولده، یعنی تعیین‌کننده‌ترین عامل توسعه‌ی کشورمان را بدست آوریم و به نیروهایی که اکنون به هر دلیل «نگاه به شرق» را در دستور کار خود قرار داده‌اند، اجازه بهره‌برداری برخلاف منافع ملی ندهیم. به ویژه اکنون که دست نیروهای موسوم به اصلاح طلب در بالاترین سطوح، یکی یکی در حال رو شدن است و با آشکار شدن بازی‌هایی که تاکنون به آن مشغول بودند، راه بر بازی دوگانه و فرصت طلبانه‌ای که راه انداخته بودند، ببندیم.

۴- این محافل و افراد، با فریاد و هیاهوی بسیار، پس از امضاء سند ۲۵ ساله میان ایران و چین همانند همفکران خود در خارج از کشور و نئولیبرال های وطنی با این مستمسک، غوغا به پا کرده اند که چرا متن این سند منتشر نمی شود. اینان گرچه معترف اند که مشابه این سند حتی در قالب و محتوایی وسیع تر یعنی معاهده و توافقنامه میان چین و نزدیک به پنجاه کشور دیگر و چندین سازمان منطقه ای و بین المللی امضاء شده و هرگز واکنش های اینچنینی به همراه نداشته است، اما همچون سلطنت طلبان و واخورده گان و وامانده گان راست و «چپ» خارج نشین و نئولیبرال های داخلی، فریاد و امصیبتا سر می دهند که چرا متن این سند سریعاً فاش نمی شود و عدم فاش سازی آن را دلیلی بر ارائه امتیازات نامتعارف ایران به چین قلمداد می کنند. به اینان باید گفته شود که این سند که پس از کارشکنی چندین ساله نئولیبرال های در قدرت، بالاخره با تفوق نوعی عقل سلیم به امضاء رسید، هنوز سندی کلی و غیر التزام آور است که پس از قطعی شدن و تبدیل آن به معاهده ها و قراردادهایی که پیامد این سند و تعیین کننده آینده آن است، مطابق اصول ۷۷ و ۱۲۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی و برابر اصل ۱۰۳ منشور سازمان ملل متحد باید به صورت جداگانه و کاملاً رسمی و توسط بالاترین مقامات در دو کشور امضاء و سپس در مجلس شورای اسلامی و مجلس ملی جمهوری خلق چین تصویب و به صورت کامل و رسمی به سازمان ملل متحد ارائه شود، تا ماهیت قانونی پیدا کند و به عنوان سند رسمی در دبیرخانه سازمان ملل ثبت گردد. ندانستن یا توجه نداشتن به این موضوع و یا خود را به ندانستن زدن و هیاهو به راه انداختن در بهترین حالت می تواند ناشی از کژاندیشی و در بدترین حالت نوعی مغالطه قلمداد گردد که صرفاً برای در منگنه قراردادن هرچه بیشتر مردم ایران طراحی شده است تا نتوانند از هیچ روزنه و مغرّی برای تنفس استفاده کنند و در عمل راه برای مرتجع ترین و وابسته ترین گروه های خارج و داخل کشور فراهم شود که از این فشارهای وارده بر مردم به نفع منافع خودشان در جهت نیات شومشان بهره برداری کنند. این نوع هیاهو و جنجال راه انداختن و پنهان شدن پشت پروپاگاندای امپریالیسم امریکا و غرب نه تنها هیچ بار انقلابی در بر ندارد که دقیقاً در جهت منافع شوم همان امپریالیسمی است که بیش از یک سده ده ها کشور را از حقوق اولیه خود محروم ساخته و با دخالت مستقیم نظامی یا کودتایی، به تحمیل حکومت های دست نشانده پرداخته و یا از حکومت هایی که منافع آنان را به هر شکل محفوظ نگه داشته اند، دفاع کرده اند. این رفتار خواسته یا ناخواسته نوعی خوش خدمتی و همدستی است که معلوم نیست با چه هدفی توسط این محافل و افراد منتسب به چپ و به ویژه چپ سوسیالیستی دنبال می شود و نهایتاً چه ثمره ای به بار خواهد آورد.

۵- یکی از این مدعیان می گوید به دلیل «انسداد داخلی» و «بحران ساختاری اقتصاد جهانی»، این سند جامع امکان عملی شدن ندارد. در این صورت، آیا این بدین معناست که باید صبور باشیم و به کنجی بخریم تا به دست توانای این افراد و محافل، «انسداد داخلی» و «بحران ساختاری اقتصاد جهانی» برطرف شود و آنگاه روابطمان را با دنیا تنظیم کنیم. آیا یکی از عوامل اصلی این «انسداد داخلی» و «بحران ساختاری اقتصاد جهانی»، برنامه های امپریالیسم برای حفظ سلطه ی بلامنازع خود بر دنیا و ناشی از ماهیت نظام جهانی سرمایه نیست. آیا این امپریالیسم نیست که تمام توان خود را بکار گرفته است که تا جای ممکن و با انتقال بحران های مداوم و اجتناب ناپذیر و ساختاری خود، با دخالت های گوناگون و به راه انداختن جنگ های جنایتکارانه در مناطق مختلف و به ویژه نقاط استراتژیک جهان، از چنگال این بحران ها به طریقی رها شود و راه برون رفت از سیستم حاکم و بحران های موجود را برای سایر کشورها مسدود نگه دارد. از این رو، انسداد داخلی ایران نیز جزء لاینفک بحرانی است که به ویژه بعد از دهه های هفتاد سده ی بیستم و غلبه نئولیبرالیسم بر اقتصاد و سیاست کشورهای «مرکز» و «پیرامون» و به بیان دیگر، بخش اعظم جهان سایه انداخته است و راه برون رفت از آن نیز، کنار گذاشتن این سیاست مخرب و ضد انسانی است که اتفاقاً این سند راهبردی می تواند به این برون رفت کمک کند. البته مشروط بر اینکه سیاست های داخلی و رویکرد عوامل داخلی نیز با کنار گذاشتن سیاست های نئولیبرالیستی کنونی و در پیش گیری سیاستی مترقیانه و مردمی مطابقت داشته باشند. در هر صورت، آیا تا برطرف شدن «انسداد داخلی» و رفع «بحران ساختاری اقتصاد جهانی»، نباید با امپریالیسم به عنوان پیشران تهاجم به کشورهای توسعه

نیافته مبارزه کرد. امپریالیسمی که با دخالت نظامی و مستقیم خود، اقتصاد و زیر ساخت های کشورهای همچون افغانستان، عراق، سوریه، لیبی، سومالی، سودان، یمن، ... را به چند سده پیش برگردانده است و در حال حاضر نیز برای کشورهای دیگری همچون ایران، ونزوئلا، نیکاراگوئه، لبنان، بولیوی، ... همین خیالات را در سر می پروراند و در حال پیش بردن همان نقشه های شوم می باشد. باید از اینان که در دانش اقتصاد هم برای خود ادعاهایی دارند، پرسید: گیریم که حاکمیت کشورهای مورد هجوم بی رحمانه ی امپریالیسم آمریکا، مورد تائید شما نباشند، تخریب و ویران سازی زیرساخت ها و چپاول منابع این کشورهای در حال توسعه چه نامیده می شود و چه مفهومی دارد و در مقابل آن چه موضعی باید گرفت.

۶- نکته قابل تأمل در مورد این محافل منتسب به چپ، این است که با وجود تطابق مواضعشان، به ویژه موضعشان نسبت به امضاء سند ۲۵ ساله میان ایران و چین با بخش های معروف به «اصلاح طلب» و «اعتدال گرا»، باز بر موضع ضدچینی خود اصرار دارند و همه ی ناکامی های دولت را در این چند ساله به نوعی به بدعهدی چین و یا روسیه متصل کرده اند و ناتمام ماندن پروژه هایی که قرار بود، توسط چین انجام شود را به کارشکنی وزرای اقتصادی و سیاسی دولتی، مربوط نمی دانند؛ بلکه عدم پیشرفت پروژه ها را یکجا به پای چینی ها گذاشته و به عدم پایبندی چینی ها به توافقات و قراردادهایشان ارتباط می دهند. اینان نمی گویند که این وزرا چگونه با انواع و اقسام فشارهای غیرمعمول مانع ادامه این پروژه ها شدند و به ویژه پس از شکست در پروژه برجام، تمامی قراردادها با چین و حتی روسیه را یا به حالت تعلیق درآوردند و یا شرایطی ایجاد کردند که طرف های چینی به قول معروف عطای کار را به لقایش بخشیدند و به دنبال کار خود رفتند و این طرف هم پروژه های واگذار شده به چین را به تلافی ناکامی دربرقراری رابطه پیشین با غرب یا متوقف کردند و یا به حالت نصفه و نیمه درآوردند. همچنین هیچ اشاره ای نمی کنند که افرادی از قبیل آخوندی وزیر راه و شهرسازی پیشین، زنگنه وزیر نفت، سیف رئیس اسبق بانک مرکزی و دیگر نئولیبرال های نشان دار داخلی چگونه با انواع و اقسام تضییقات و فشارها، عملاً مانع جدی برای ادامه همکاری های اقتصادی و سیاسی میان ایران و چین را فراهم ساخته و با توجه به ناکامی شان در برقراری رابطه با غرب، مانع روابط با سایر کشورها به ویژه قدرت اول جهان در «برابری قدرت خرید» (PPP) یعنی جمهوری خلق چین شدند. گویا اینان آن استقبال های ذلیلانه از مدیران شرکت های غربی و در مقابل، بی توجهی و کارشکنی های رنگارنگ در کار شرکت های غیر غربی از جمله چینی و حتی انواع و اقسام توهین های نژادی در سریال های تلویزیونی را ندیده یا فراموش کرده اند و با مثال آوردن ناآگاهانه از پروژه بزرگراه شمال و اثرات زیست محیطی آینده آن و دلسوزی برای ماهیگیران و محیط زیست شمال، خود را به نادانی کامل می زنند. نادانی ای که به قول برتولد برشت «اگر آگاهانه باشد، تبهکارانه است!» چون عدهی قابل توجهی از افراد کم اطلاع یا بی اطلاع را به بیراهه می کشانند؛ یا در جای دیگر بدون هیچ مطالعه و دقتی همانند افراد کم توجه و خام، به تشریح موضوع صید ترال در دریای عمان پرداخته و آن را در زمره ی جنایات چین قلمداد می کنند. این در حالی است که عقد چنین قراردادی بیش از یک بار توسط رئیس اتاق بازرگانی ایران و چین تکذیب شده و تا این تاریخ هیچ قراردادی با موضوع صید ترال در آب های ایران، میان ایران و چین منعقد نشده است، بلکه فقط بعضی از شرکت های ماهیگیری داخلی که از امتیازات ویژه بهره می برند، برای انجام کار خود چند کشتی خصوصی چینی اجاره کرده و با این کار ضمن بهره جویی جنایتکارانه، عملاً خوراک چین ستیزی را برای افراد و گروه های «پوزیسیون» و بنگاه های تبلیغاتی فراهم ساخته اند. تاسف بار است که این منتسبین به چپ و به ویژه مدعیان چپ سوسیالیستی، همصدا و همراستا با بدنام ترین بلندگوهای امپریالیستی این موضوعات غیر موثق را مورد تاکید و تکرار قرار می دهند.



زنگنه وزیر نفت و معاونین و مسئولین در حال «استقبال» از مدیر عامل شرکت توتال!



«استقبال» رئیس جمهور، وزیرنفت و معاون اقتصادی از مدیر عامل شرکت نفت توتال!

۷- گفته ها و نوشته های برخی مقامات جمهوری اسلامی ایران نشان از آن دارد که طیفی از حکومتیان که همان اصلاح طلبان و اعتدال گرایان می باشند سال هاست که به دلیل چشمداشت به شکل دهی همکاری های گسترده با غرب، از هرگونه همکاری مثمرتر با دیگر کشورها و به ویژه کشورهایی که می توانند در زمینه های اقتصادی و فناوری و همچنین پشتیبانی سیاسی در سازمان ملل و دیگر مجامع بین المللی برای جلوگیری از هر شیطنت منجر به دخالت نظامی به کشور ایران اقداماتی انجام دهند، ممانعت کرده اند. اما، اکنون که پس از انواع کارشکنی های نیروهای خاص در داخل حاکمیت، با واقع بینی نسبی یا از روی اجبار، پس از سال ها کش و قوس و بازی موش و گربه، ناچار به امضاء سند راهبردی با چین شده اند، سندی که تحلیل گران موافق، از آن به عنوان یکی از راه های خروج از بن بست فعلی برای حاکمیت نیز نام برده اند، باید به این محافل و افرادی که خود را منتسب به چپ می دانند، گفت، تصمیم به شماسست که کنار نیروهای تا مغز استخوان وابسته به غرب قرار گیرید و یا منافع مردم ایران را ارجح دانسته و به حساسیت شرایط پیچیده و بغرنج کنونی توجه کنید و هوشمندانه از ایجاد شرایطی که مردم و کشور مفری برای تنفس سیاسی-اقتصادی و نیروهای جوان و هوشمند فرصت هایی برای بکارگیری توانمندی های خود بیابند، حمایت کنید. البته ناگفته نماند که بر اساس روابط حقوقی حاکم بر روابط بین المللی، به صورت طبیعی، تمامی کشورها از جمله چین منافع ملی خود را دنبال می کنند و در این راه می کوشند. از طرف دیگر، موقعیت ژئوپلیتیک ایران، منابع طبیعی فراوان، مواد خام از جمله نفت و نیروهای جوان و تحصیل کرده و بازار گسترده آن قطعاً رشک برانگیز و مورد توجه کشورهایی است که به دنبال منابع و بازارهای مناسب می گردند. آنچه مسلم است اکنون اولین قدم برای همکاری مشترک با جمهوری خلق چین برداشته شده، کشوری

که با توانایی اقتصادی، علمی و فناورانه عظیم خود می تواند در یک چارچوب منطقی و متعادل هم در کاهش فشارهای آمریکا و غرب بر ایران به صورتی مثبت ظاهر شود و هم در زمینه های اقتصادی، علمی و فناوری، به ویژه در چارچوب پروژه عظیم «یک کمربند-یک راه» و یا «پیمان شانگهای» و «اوراسیا» و دیگر پیمان های منطقه ای و همکاری های علمی و فناورانه منافع بسیاری برای اقتصاد و جامعه ی ایران در قالبی برد-برد به ارمغان آورد. شایان ذکر است که، تامین منافع برد-برد فقط در سایه سیاست مبتنی بر حفظ منافع ملی قابل تحقق است. در غیر این صورت یا این منافع روی کاغذ می ماند و یا چیز دندان گیری نصیب مردم نخواهد شد و فقط بخش ویژه ای از آن منتفع می شوند. اکنون حاکمیت با بهره گیری از نوعی عقل سلیم ضمن حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، می تواند مسیر اجرای قراردادهای متعاقب این سند کلی را به سمت توسعه زیرساخت های مورد لزوم برای گسترش نیروهای مولده هدایت کند تا در بلند مدت، مجاری تنفس اقتصادی را که اکنون زیر زانوی امپریالیسم آمریکاست، باز کند. علاوه بر آن، گشایش های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و البته دفاعی در سطح بین المللی برای کشور فراهم کند. در صورت تحقق این شرایط، فرصتی غیر قابل چشم پوشی و مبتنی بر اصول برای گسترش زیربنای اقتصادی که شرط اول رشد نیروهای مولده است، فراهم خواهد شد. با افزایش و توسعه نیروهای مولده هم امکان تاثیرگذاری شان لاجرم افزوده خواهد شد و در آینده قدرت تاثیرگذاری آنها فزونی خواهد گرفت و مسیرهای دموکراتیک نیز مفری برای عمل خواهند یافت.

۸- یکی دیگر از دلایل مقابله گروه های منتسب به چپ داخلی و خارجی با سند راهبردی ۲۵ ساله، تصور تحکیم موقعیت حاکمیت ایران و بدست آوردن امکان مقابله با نقشه های مداخله جویانه و تجزیه طلبانه امپریالیسم آمریکاست. واضح است که امپریالیسم آمریکا پس از انجام اقدامات متعددی علیه ایران برای از پای درآوردن این کشور پهناور و البته شکست در بیشتر این اقدامات، سیاست تجزیه ایران را در دستور کار خود قرار داده است. همانگونه که در تاریخ چند سده گذشته، این سیاست نه تنها درباره ایران که درباره ی کشورهای پهناور زیادی که دارای اقلیت های قومی، زبانی، مذهبی و ... می باشند همچون یوگسلاوی و کشورهای آسیای میانه، شمال آفریقا و هنگ کنگ و تایوان چین، سوریه، عراق، بخش های متعددی از روسیه و حتی کشورهای دوست و همراه ایالات متحد در دستور کار قرار داشته یا انجام شده است. به بیان دیگر، ساده ترین روش به زانو درآوردن کشورهای بزرگ و تجزیه آنها به کشورهای کوچکتر برای ادامه سلطه امپریالیستی، برانگیختن اقلیت ها در این کشورهاست. هیاهوی به راه انداخته شده درباره اویغورهای سین کیانگ و تبت چین و دخالت های مستقیم در هنگ کنگ، تماس مستقیم و رسمی با تایوان پس از روی کار آمدن بایدن برخلاف توافقات بین المللی درباره پذیرش «کشور واحد چین» و ... همگی در راستای سیاست های مداخله جویانه و با هدف تضعیف کشورهای بزرگ و سلطه امپریالیسم آمریکا و جلوگیری از قدرت گیری چین می باشد. مسابقه ی تحمیلی به راه افتاده بین آمریکا و چین، یادآور «جنگ سرد» آمریکا با شوروی است، زیرا پس از جنگ جهانی دوم برای اولین بار، کشوری توانسته است در زمان کوتاهی، اقتصاد ایالات متحد را نه تنها به چالش بکشد که در برآورد اقتصادی بر اساس «برابری قدرت خرید» (PPP) از آن کشور پیش بیفتد. همچنین با برنامه ریزی صحیح، ارزش اضافه استخراج شده از کارگران را در مسیر فقر زدایی گسترده و توسعه ی زیر ساخت هایی که منافع عمومی در بر دارد، بکار اندازد و مصمم است در قالب پروژه عظیم «یک کمربند-یک راه» این سیاست را به سایر نقاط جهان نیز بگستراند. اینها همه از نظر ایالات متحد و نظام سرمایه داری امپریالیستی جرمی غیر قابل بخشش است که می بایست به سرعت در نطفه خفه شود. اگرچه چین، با درس آموزی از شکست شوروی، تاکنون توانسته است بر سیاست های سلطه گرانه آمریکا فایق آید و امید است زین پس نیز چنین باشد. بنابراین حمایت مستقیم و غیرمستقیم آمریکا از عناصر تجزیه طلب در داخل و خارج از ایران و خرابکاری ها و عملیاتی که توسط ایالات متحد و اسرائیل و دیگر کشورهای مرتجع منطقه در حال انجام است، همگی در راستای اجرای همین سیاست تجزیه طلبانه است، چراکه تجزیه ایران برای ایالات متحد آمریکا، از مناظر مختلف به ویژه از دو منظر بسیار اهمیت دارد. نخست اینکه با تجزیه ایران بر مناقشه ی طولانی با این کشور فائق می آید و تسلط بر منطقه استراتژیک

خاورمیانه را بدست می آورد و دوم آنکه، مسیر رسیدن چین به اروپا را مسدود می نماید و مانع قدرت گیری چین می شود. امضا سند راهبردی ۲۵ ساله بین ایران و چین، دقیقاً این هدف جنایتکارانه ایالات متحد و عوامل و کشورهای منطقه ای وابسته به آن را آماج خود قرار داده و زوزه عوامل وابسته به ایالات متحد را درآورده است. جالب توجه است که این محافل و افراد منتسب به چپ، وقتی صحبت از «سند ۲۵ ساله ایران و چین» به میان می آید، فریاد وامصیبتا سر می دهند و مدعی اند که بر اساس این سند، تمامیت ارضی ایران به باد می رود و بخش هایی از خاک کشور به چین واگذار می شود. اما به آسانی بر سیاست های جنایتکارانه و فریبکارانه ایالات متحد و اسرائیل برای تعرض به تمامیت ارضی ایران توسط نیروها و عوامل قرون وسطایی ساخته و پرداخته آنها چشم می بندند و همه این جنایات را فقط از زاویه فعالیت ها و مداخلات منطقه ای ایران می بینند و لاجرم هیچ واکنش و حساسیتی در این باره نشان نمی دهند و تا رده سلطنت طلب ها و مجاهدین و دیگر گروه های راست و مرتجع خود را تقلیل می دهند.

۹- رویکرد «چپ» هایی که اکنون با تمام قوا در برابر امضاء سند ۲۵ ساله قرار گرفته اند، با هیچ منطق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، دفاعی و ژئوپلیتیکی قابل دفاع نیست. سوال این است که اینان که می دانند همه مشکلات کنونی ایران ناشی از بکارگیری و اجرای سیاست های دیکته شده توسط بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به نام «تعدیل ساختاری» (همان اسم رمز «نئولیبرالیسم») است، چرا در راستای دیدگاه و عملکرد طیف قدرتمند نئولیبرال، یعنی اصلاح طلبان و اعتدال گرایان قرار گرفته اند. اینان که شبانه روز و به درستی علیه نئولیبرالیسم سخن می گویند و ریشه ی همه ی معضلات و مشکلات را در سلطه نئولیبرالیسم و این تفکر ماورا ارتجاعی سرمایه دارانه و امپریالیستی می دانند، چگونه است که در عمل در کنار و بلکه در ردیف جلوی صف این نئولیبرال های وطنی ایستاده اند و همانند اینان فریاد وا وطنان ... سر می دهند. حل این معما چندان پیچیده نیست و می توان به راحتی آبشخوری که هر دوی این جماعت چه نئولیبرال ها و چه این محافل منتسب به «چپ» داخلی از آن نوشیده اند را یافت و همراهی و هم رأیی هر دوی این محافل به ظاهر متضاد را کشف نمود. آبشخور هر دوی این محافل به ظاهر ناهمسو، دانشگاه های «دولت فخمه ی بریتانیای کبیر» است که دائماً در حال ساخت این دست محافل به ظاهر مخالف و متضاد هستند.

اکنون که با نگاهی گذرا برخی کژفهمی ها یا مغالطه برخی محافل منتسب به چپ در خصوص سند راهبردی جامع ۲۵ ساله، مرور شد، در ادامه به بررسی و نقد عمده ترین کژروی های فلسفی، تاریخی و اقتصادی این محافل که طی سال ها و در مقاطع حساس با موضع گیری های خود اثرات سوء بر مبارزات دموکراتیک ضد امپریالیستی گذاشته اند، پرداخته می شود.

۱۰- این محافل منتسب به چپ در مقابل تمامی تجاوزات این چند دهه ی امپریالیسم آمریکا و غرب در کشورهای مختلف جهان که عموماً در خاورمیانه و شمال آفریقا و آمریکای لاتین قرار داشته اند، غالباً موضعی منفعلانه و حتی گاه طرفدارانه از خود بروز داده اند و می توان با کمی مماشات همراستایی دیدگاه هایشان را با امپریالیسم، از لابلای نوشته هایشان در این موارد به خوبی دید. چه آنجا که از کشتار مردم بی دفاع یمن هیچ سخنی نمی گویند و چه آن زمان که به خاک و خون کشیده شدن مردم در کشورهایی مانند سوریه و عراق و لیبی و سومالی و ... توسط نیروهای ماورا ارتجاعی ساخته و پرداخته امپریالیسم راه، در سکوت نظاره می کنند و به شیوه همیشگی مسبب همه ی این تجاوزات را همان «عوامل داخلی» می دانند و هیچ نقشی برای امپریالیسم متجاوز برای ساخته و پرداخته کردن این «عوامل داخلی» قائل نیستند، یا به صورتی کم رنگ و با هزار اما و اگر به آن اشاره می کنند. همه این اتفاقات از نظر اینان ریشه در همان مسایل و عوامل داخلی داشته و دخلی به نقشه های شوم و بلند مدت امپریالیسم برای تسلط بلامعارض بر منطقه نداشته و ندارد. جانورانی که در بکارگیری انواع و اقسام جنایت های ضد انسانی، روی نازی های هیتلری و مغولان چنگیزی را سفید کرده اند، گاه مبارزان و جنگجویان ضد رژیم های مستبد نامیده می شوند و یا آن گونه وانمود می شوند که گویا این گروه های قرون وسطایی به صورتی «طبیعی» از دل این جوامع برخاسته اند! از نظر اینان دفاع از مردم ستمدیده خاورمیانه و شمال

آفریقا و آمریکای لاتین که جولانگاه امپریالیسم و نوکران و «گاوهای شیرده» آنان شده است، در ادامه و راستای همان دفاع از سیاست های شوروی که با حمایت از برخی از کشورها که تصور می کرد می توان از پتانسیل تحول در آنها استفاده کرد، قرار دارد و باید مورد انتقاد جدی قرار گیرد. این مواضع انگار هیچ سنخیتی با پویایی جوامع و تغییرات و تحولات و دیالکتیک درونی جوامع انسانی ندارد. همه چیز ایستا به نظر می رسد و آنچه چندین دهه قبل می توانست مورد انتقاد قرار گیرد می تواند تا قیامت در همان حال باقی بماند. خصومت با شوروی هم می تواند امری همیشگی بوده و حتی به مثابه تجربه هم نباید از آن همه تلاش و کوشش و فداکاری عظیم مردمی آن کشور و انقلاب بزرگ اکتبر، ذکری به میان آورد. شاید، اینان معتقدند که مردم بی دفاع و بی گناه فلسطین، لبنان، سوریه، عراق، یمن، افغانستان، سومالی، ونزوئلا، بولیوی، ... را باید به حال خود رها کرد. چون کمک، حتی در حد کلام را با کمک های شوروی به کشورهای در حال توسعه در سده بیست یکسان می نگرند و خصومتشان با شوروی را تا بدین حد و مرز گسترش می دهند. این محافل هیچ توجهی به زجر و شکنجه ای که مردم این مناطق بر اثر دخالت امپریالیسم در آن کشورها تحمل می کنند، ندارند و با این شیوه تفکر عملاً خواسته و ناخواسته در کنار همان جنایتکاران قرار می گیرند. این محافل به گمان خود چپ و در واقع «چپ نما» درست مانند نئولیبرال هایی هستند که چشم در چشم می دوزند و دروغ را حقیقت مطلق می نمایانند و برعکس حقیقت را دروغ جلوه می دهند. نگارنده این سطور اینگونه می اندیشد، هر تحلیلی که از تئوری های انقلابی داشته باشیم، در دفاع از مردم بی دفاع یمن و سایر نقاط مورد تعرض مزدوران وابسته به غرب که زیر بمباران هواپیماهای آمریکایی و اروپایی و توسط شیخ ها و امیرهای مرتجع منطقه قرار دارند، یا با انواع و اقسام توطئه های امپریالیستی، از جمله تحریم های جنایتکارانه روبرو هستند، نباید کمترین تزلزلی به خود راه داد و هر گونه اگر و مگر را باید از خود زدود و از هیچ انگ و برچسبی هم نهراسید. اگر شرم خصیصه ای انسانی است و جایگاهی در مبارزه ی انقلابی دارد، به این محافل پرهیاهو باید گفت که «شرم خصیصه و عملی انقلابی هم می باشد!» که متأسفانه این محافل یا فاقد آند و یا به هر دلیلی چشم خود را بر آن بسته اند. به همین ترتیب اگر «شرم» خصیصه ای انقلابی است، «خشم» بجا و به موقع هم لاجرم بخشی از خصیصه ی افراد انقلابی و انسان دوست است که به موقع باید آن را بکار بست تا اقدامات کلامی و نوشتاری و عملی دارای معنای واقعی شوند. حال این محافل هر برچسبی که خواستند به این شیوه و رویکرد بزنند، چه باک! یک مبارز آزادی طلب و عدالت خواه باید بدون توجه به برچسب ها و توهین ها و افتراها با جدیت در برابر جنایات امپریالیسم امریکا و غرب علیه انسان و طبیعت بایستد. هیاهوی همزمان مرتجع ترین محافل وابسته به غرب و محافل منتسب به چپ، نمی تواند خللی به پویایی اجتماعی وارد کند، هرچند خواهد توانست تا زمانی اذهان را از آماج اصلی، که همان مبارزه دموکراتیک ضد امپریالیستی است، منحرف کند.

۱۱- این محافل علیرغم هشدارهای محافل مترقی، از گروه هایی طرفداری کرده و می کنند که به عنوان مثال در مناطق شمالی سوریه و عراق غلم «خودگردانی» بر دوش کشیدند و پس از اندک زمانی و به سرعت به «دامن گرم» امپریالیسم آمریکا فرو غلطیدند و عملاً به ابزار دست آن تبدیل شدند و با وجود این تجربه هولناک هنوز نسبت به اصلاح موضع خود بر نیامده اند و کلمه ای درباره ی اشتباه مهلکشان در این موضع گیری بر زبان نیاورده اند. کار سخت و پیچیده ای نبود که بتوان فهمید مردمی که در چشم بر هم زدنی و در زمانه پرکشاکش هیاهو و غوغای ساخته و پرداخته امپریالیسم، منطقه خود را خودگردان اعلام کردند، مشکوک و بی بنیاند و یا حداقل پتانسیل این مدعای خود را ندارند و از مبارزه و انقلاب فقط پرچم سرخ بر دوش کشیدن و بی هدف و بی محابا جنگیدن را می دانند و لاجرم با وزش اولین باد مخالف دچار بدترین انتخاب و در برخورد با واقعیات عریان دچار گیجی ناشی از کژاندیشی می شوند و به سرعت نقاب از چهره «آرمان» گرایانه شان که فقط بنیانی احساسی داشته، می افتد و رهبران شان به سان سران قبیله بر سر آنان به معامله با امپریالیسم می نشینند. در آن زمان، پایکوبی محافل منتسب به چپ برای این وقایع، این سوال را به اذهان متبادر می ساخت که چگونه این محافل و افراد نمی توانستند ریشه های واقعیات موجود این جوامع را دریابند و خود دچار همان احساسات

ناشی از کژاندیشی شدند. واقعیت و عینیت این است که این مردم هنوز در نوعی زندگی اگر نگوییم عشیره ای، باید اذعان کنیم پیشاسرمایه داری به سر می برند و فاقد صورت بندی های اقتصادی-اجتماعی لازم و کافی برای رسیدن به حداقل های یک جامعه خودگردان هستند و خواهی نخواهی به دامن امپریالیسم یا کشورهای قدرتمند منطقه پناه خواهند برد. اما جای تعجب دارد که محافل منتسب به چپ ایرانی داخل و خارج با این همه تجربه تلخ تاریخی باز به «اشتباه» می افتند و برایشان آرزوهایی می پروراندند که در شرایط کنونی هرگز قابل تحقق نیست. از آن بدتر، به آسانی و با سهل انگاری، به دنبال چنین تحرکاتی به راه می افتند و انتظار معجزه و روییدن «صدها گل» از شوره زار منطقه ای عشیره ای و حداکثر پیشاسرمایه داری دارند و به ویژگی ها و شرایط فوق العاده استراتژیک این منطقه برای امپریالیسم آمریکا و غرب و همیاری و پشتیبانی همه جانبه آنها در شکل گیری آن انحرافات توجه نمی کنند. متأسفانه، این خصیصه روشنفکران برآمده از میان «دانش آموختگان» متکی بر دانش نیم پخته ی برخی محافل منتسب به چپ انگلوساکسون است که به ویژه در داخل، برای خود کیا بیایی تدارک دیده اند و خود را یگانه چپ های این زمانه می انگارند. نمونه های بسیاری از این انحرافات از این محافل مشاهده شده است. بد نیست به یاد آوریم غریبی که زنده یاد فریبرز رئیس دانا بر سرشان کشید، وقتی به سادگی و همچون «مارکسیست» های انگلیسی مورد وثوقشان، انقلاب اکتبر را به مثابه یک کودتا برشمردند که حتی آن فریاد هم موجب نشد قدری به خود آیند و به جای چاپ روزمره مقالات ترجمه شده از همان محافل «مارکسیستی»، از تریبون «اقتصاددانان سرشناس» کوتاه بیایند و بیشتر به اعماق جامعه خود و دیگر جوامع پیرامون رفته و به رفع ضعف ثئوریکشان بپردازند و اینهمه حول مسایل درجه چندم نچرخند.

۱۲- به این مدعیان چپ که خود را از حمایت مبارزات ضد امپریالیستی در کشورهای نامبرده پیشین (فلسطین، افغانستان، عراق، سوریه، لیبی، سودان، سومالی، یمن، ونزوئلا، بولیوی، اکوادور، ...) که عموماً در مراحل نه چندان رشد یافته ی سرمایه داری و یا پیشاسرمایه داری قرار دارند کنار کشیده و چپ های مدافع مردم در برابر امپریالیسم را با اصطلاحاتی همچون «چپ سنتی»، «چپ اردوگاهی»، «چپ محور مقاومتی» و از این دست مورد تحقیر و تمسخر قرار می دهند، باید یادآور شد که دفاع کنونی همه جریانات چپ و ملی و حتی نیروهایی که به آینده ای به زعم خود آرمانی نظر دارند از ملت های ستم دیده (که اگر دخالت امپریالیسم و صهیونیسم و کشورهای تابعه آنها نبود می توانستند در شرایط بهتر و یا قابل قبول تری زندگی بگذرانند) نه تنها هیچ مغایرتی با اساس سوسیالیسم ندارد که دقیقاً در جهت اصل مهم انترناسیونالیستی و برابری همه زحمتکشان و ستم دیدگان جهان است. به بیان دیگر اگر «چپ های سنتی»، «چپ های اردوگاهی» و «چپ های محور مقاومتی» از آن دسته باشند که در عین حال ملی بودن و دفاع از حفظ تمامیت ارضی و منافع ملی کشور و مردم خویش، سرشت انترناسیونالیستی خود را هم بدینگونه محفوظ بدارند نه تنها هیچ منافاتی با سوسیالیسم ندارند که در غیر این صورت ناسیونالیست ها و شوونیست هایی هستند که در تقابل کامل با منافع طبقاتی اکثریت مزد و حقوق بگیران (کارگران و زحمت کشان) جهان قرار می گیرند و این موضوع دقیقاً در تقابل و نافی اصل مهمی که بنیانگذاران این دیدگاه انسانی بر آن تاکید داشته اند، است.

بنابراین استفاده و سوء استفاده از اصطلاحاتی همچون «چپ سنتی»، «چپ اردوگاهی»، «چپ محور مقاومتی» و از این دست اصطلاحات، نه تنها هیچ کمکی به اتحاد و همبستگی نیروهای مدافع نیروی کار نمی کند که موجب تفرقه و پراکندگی هرچه بیشتر آنها شده و عملاً باعث منزوی شدن نیروهای چپ می گردد و گرایش به راست اعم از راست مذهبی و یا راست ملی (شوونیستی) را تشدید می کند. عدم توجه به این نکته مهم موجب حیرت است که برآمدن حکومت های راست مذهبی، ما را از اصل مهم همبستگی مزد و حقوق بگیران و ملل ستم دیده دور کند و موجب کنار رفتن خود خواسته از میدان مبارزه شود که همین کنارکشیدن نتیجه ای جز تقویت جناح های راست درون این نیروها ندارد و عملاً راه مبارزه ی دموکراتیک ضد امپریالیستی را به بیراهه می کشاند. آنچه که اکنون در این کشورها مشاهده می شود نیز خود گویای همین مطلب است. به عنوان مثال در فلسطین که زمانی نیروهای چپ و سوسیالیست نقشی بسیار پررنگ داشتند،

در حال حاضر عملاً هریک به گوشه ای خزیده و فقط در حاشیه مبارزه حضور دارند. مردم این منطقه به «چپ» هایی که عموماً به فرقه هایی پرهیاهو و در عین حال به دور و جدا از مردم تبدیل شده اند و بخش بزرگی از آنان مثل گروه‌هایی از «چپ» های سابق ایران، آشکارا در کنار امپریالیسم ایستاده اند و تمام قد از مداخلات آن در منطقه دفاع می کنند و یا شرمگینانه با اشاراتی اندک به این وقایع ناگوار، به ظاهر خود را دلسوز نشان می دهند، به دیده شک و تردید می نگرند.

طنز قضیه این است که این محافل منتسب به چپ تمامی احزاب کمونیستی باقی مانده از سده بیست و دوره‌ی اتحاد شوروی را با عنوان «چپ اردوگاهی» به تمسخر می گیرند و راه خود را با خط پر رنگی از آنان جدا می کنند و حتی برای تجربه اندوزی نیز به این دوران استناد نمی کنند. با این وجود هر جا لازم بدانند از همین «چپ های اردوگاهی» فاکت می آورند. به عنوان مثال، برای به زیر انتقاد کشیدن دولت ونزوئلا و رفع اتهام از امپریالیسم آمریکا برای فقر و فلاکتی که بخش اعظم و اصلی آن ناشی از تحریم و توطئه های ضد انسانی آمریکا علیه این کشور است، به نوشته ی یکی از اعضای رهبری حزب کمونیست این کشور اشاره می کنند تا مثلاً نوشته خود را مستند سازند و ریشه نابسامانی های اقتصادی ونزوئلا را نه به تحریم های ضد انسانی آمریکا، بلکه به سیاست های غلط چاوز و اکنون مادورو و دولت فعلی مرتبط می کنند. بدون انکار برخی اشتباهات این رهبران در ونزوئلا و دیگر کشورها، مشکل اصلی دخالت ها و تحریم های امپریالیسم است که اقتصاد این کشورها را همچون ایران با مشکلات جدی مواجه ساخته است. همین برخوردهای هدفمند و سوال برانگیز است که راهبرد اصلی این محافل و افراد منتسب به چپ را مورد تردید جدی قرار می دهد. مسلم است که در دوره چاوز و مادورو اشتباهاتی صورت گرفته است اما گشتن و پیدا کردن و انتخاب موضوعاتی خاص برای از زیر ضرب خارج کردن امپریالیسم آمریکا بسیار سوال برانگیز است که باید توسط این محافل و افراد منتسب به چپ پاسخ داده شود. گویا اینان سیاست های ایالات متحد در مورد ونزوئلا و دخالت های مستقیم در همه ارکان حکومتی آن کشور و کشورهای دیگری همچون بولیوی، اکوادور، نیکاراگوئه، ... در آمریکای لاتین و جنوبی و به همین نسبت دخالت های ایالات متحد در ایران و کشورهای دیگر را امری بدیهی و طبیعی فرض می گیرند.

دیری نخواهد پایید که این گروه جدا افتاده از مردم از طرف آنها طرد شوند. چرا که تاکید مکرر و مداوم اینان صرفاً و فقط بر مبارزه طبقاتی و تضاد کار و سرمایه و حتی پر رنگ کردن مسائل جنسیتی و از این دست مسائل بدون در نظر گرفتن واقعیات و عدم توجه به جوانب دیگر مبارزه و به بیان دیگر پنهان شدن پشت این شعارهای درست ولی غیر اصلی و بی موقع در زمانه کنونی، نادیده گرفتن همان مردم و به تعبیر بهتر نیروهای کار است که عملاً این محافل را هر چه بیشتر از مردم دور خواهد ساخت و تاریخ، این غفلت و جدا افتادگی عامدانه از روی کژاندیشی و یا بدتر از آن مغالطه، را هرگز بر آنان نخواهد بخشید. چرا که یک هوادار راستین استقلال، آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی می داند که در شرایط مشخص کنونی دستیابی به این اهداف، با اتحاد و فهم درست تئوری های انقلابی دور از دسترس نیست. فرقه گرایی و محفل سازی و مطلق انگاری و خودبینی این نوع «چپ» با هیچ یک از اصول و معیارهای مبارزه همخوانی ندارد و قطعاً تضعیف دموکراسی را به دنبال خواهد داشت. تاریخ نشان داده است که همه داشت های «اقتصاددانان سرشناس» این گونه محافل منتسب به چپ در یک تکانه انقلابی دود خواهد شد و اثری مگر عده‌ای به حاشیه رانده شده و افسرده برجای نخواهد گذاشت. نتایج حاصل از انقلاب بهمن و انقلاب های دیگر کشورها همچون بهار عربی و ... دلیلی بر اثبات این مدعاست که جداماندگی از توده های ستم دیده با شعارهای تند و تیز و به ظاهر «طبقاتی» ولی عمیقاً سکتاریستی هیچ گره ای را از این وضع پیچیده و مغشوش باز نخواهد کرد. تنها همراهی و همگامی و شرکت در بلوک هایی که نیروهای ناهمگن هم در آنها حضور فعال داشته باشند، البته با حفظ مواضع خود، می تواند مانع از این جدا افتادگی از جامعه گردد.

عاقبت این «چپ» های دانشگاهی و یا «چپ های بریده» از هم اکنون کاملاً آشکار است و عاقبت جدا ماندگیشان از مردم ستم دیده ی منطقه به زودی نمایان خواهد شد. حتی اگر این منتسبین به چپ دائماً با بکارگیری اصطلاحات «چپ

سنتی»، «چپ اردوگاهی» و «چپ محور مقاومتی» و از این قبیل، عملاً بر سکتاریسم خود پرده استتار بکشند، در واقع بی استخوانی خود را در مقابله با واقعیات به نمایش می گذارند و تلاش می کنند با این برچسب ها، این گروه از تلاشگران را از دور مبارزه خارج کنند. غافل از اینکه این اصطلاحات برساخته‌ی همان چپ‌های بریده‌ای است که برای پوشاندن بی استخوانی و بی بنیانی خود از انظار پرسش‌کنندگانی که علت بریدنشان را جویا می شوند به این سنگرهای خالی پناه می برند.

۱۳- سوالی که باید از این منتسبین به چپ پرسید این است که کمک به مردم کشورهای همچون لیبی، عراق، سوریه، یمن،... برای مقاومت در برابر نیروهای تجاوزگر عربی به نمایندگی از امپریالیسم آمریکا و غرب کدام گناه بزرگی است که باید از آن دوری جست. آیا شما جنگیدن در ظفار، آنگولا، موزامبیک، بولیوی و ... در کنار نیروهای ترقی خواه و در عین حال ملی گرا و وطن دوست این کشورها را «گناه کبیره» می دانید. مگر شما موضع مارکس در برابر ستم روسیه تزاری بر لهستان و یا دیدگاهش را در برابر وضعیت مردم ایرلند نمی دانید یا فراموش کرده اید که حالا هر نوع کمک از جانب ایران (اگر واقعاً کمک قابل توجهی در کار باشد؟!) را به بهانه‌ی دخالت در امور این کشورها و دخالت‌های منطقه‌ای و از این قبیل محکوم می کنید و در نهایت از مردود دانستن «عمق استراتژیک» سخن به میان می آورید. آیا به نظر شما در جهان بی حساب و کتاب کنونی ایجاد «عمق استراتژیک» حتی با استفاده از مواضع و اعتقادات مشترک، نافی کمک به این مردم برای مقابله با ماجراجویی‌هایی پی در پی و جنایتکارانه امپریالیسم و صهیونیسم و کشورهای وابسته به آنان است. انسانیت و انسان دوستی در این میان چه جایگاهی دارد. نگاهی به وضعیت مردم یمن بیندازید، نگاهی به برده داری آشکار در لیبی بکنید، اوضاع فلسطین، سوریه، سومالی، سودان، موزامبیک، نیجریه، افغانستان، عراق و ده ها کشور دیگر را بنگرید که نیروهای ساخته و پرداخته سلفی-اخوانی وحشیانه ترین رفتار را با مردم این کشورها انجام می دهند و البته که پرچم اسلام را هم بر بالای سرشان افراخته اند. نگاهی به اوضاع افغانستان بیندازید که پس از بیست سال دخالت و سلطه امپریالیسم آمریکا و هم پیمانانش و کشتار هزاران نفر از مردم بی دفاع افغان برای «آوردن دموکراسی» به این کشور، اکنون سرنوشت این مردم ستم‌دیده به کجا کشیده شده است. رها کردنشان در چنگال همان جانورانی که خود پرورنده بودند و در هنگامه‌ی نیاز به آنها متوسل می شدند و گاهی با جنگ‌های داخلی بر سرشان می کوفتند. از آن طرف به همدستی ترکیه با امپریالیسم بنگرید که فقط در شمال عراق دارای سی و هشت پایگاه ثابت و موقت است، یا در شمال آفریقا (لیبی) تا جنوب خلیج فارس (قطر) و حتی همدوش با اسرائیل در آذربایجان و یا افغانستان نیروی نظامی رسمی دارد و هزاران مزدور غیررسمی را به نمایندگی از امپریالیسم برای ناامن سازی مناطق مختلف در آفریقا و خاور میانه تغذیه می کند. آیا «تحلیل طبقاتی» با تعریف شما، به این درجه نزول پیدا کرده است که همه این جنایات را موکول به مبارزه‌ی کار و سرمایه کرده‌اید که بهانه‌ای باشد بر بی تحرکی و بی استخوانی و همراهی کنونی تان با امپریالیسم و برچیدن دامن خود از ورود به مبارزات مداوم علیه جنایاتی که صدها و هزاران انسان را از خانه و کاشانه خود آواره کرده و یا به نیستی کامل کشانده است. شما کدام انسان را در نظر دارید. شما کدام کارگر و زحمتکش را شایسته پشتیبانی خود می دانید. شما چه مردمانی را استثمار و غارت شده می پندارید که همه این جنایات را به صرف پشتیبانی فرضی یا واقعی یک کشور و جریان، کلاً از مخیله خود پاک کرده‌اید و همه را ماجراجویی منطقه‌ای می دانید. قدری بخود آمدن و دیدن فقر و فلاکت و بیماری و کشته شدن روزانه این مردمان توسط هواپیماهای آمریکایی و اروپایی هیچ لکه‌ای بر دامن‌تان نمی اندازد. شما کافی است به اصل انسانیت و دیدگاه‌هایی بخش و طبیعت دوست بنیانگذاران این مفاهیم و مقولاتی که مدام دم از آن می زنید، برگردید و شرم و اشک را توأمان بر چهره خود احساس کنید، البته اگر ذره‌ای تمایل به این بنیانگذاران دیدگاه‌هایی که جز رهایی و حرمت برای انسان و طبیعت را در نظر نداشتند، در وجودتان باقی مانده باشد. اگرچه ترجیح می دهید به جای افشاگری و اعتراض به مسببین این جنایات، به موضوعات جنسیتی، فمینیستی و محیط زیستی نوع غربی و درجه چندم و نه مبارزه واقعی زنان و مردان برای حفاظت از حقوق خود و محیط زیست

بپردازید، مبارزاتی که از مبارزات عمومی هرگز جدایی ناپذیر نیستند. توجه عمیق به همان مسببینی که با یک دستور از «توافق پاریس» خارج شده و باز با لغو همان دستور به توافق باز می گردند، نشان از آن دارد که اولویت مبارزه، با وجود چند سویه بودن آن، مبارزه عمیق و همه جانبه با امپریالیسم است و این مبارزه اصلی است که تعیین کننده ی سرانجام مبارزه با سایر مشکلات و موضوعات خواهد بود.

۱۴- از سوی دیگر، اصرار این منتسبین به چپ، بر عدم دخالت ایران در درگیرهای منطقه ای، گفتار «پدر معنوی و مادی» نئولیبرال های وطنی یعنی هاشمی رفسنجانی را به یاد می آورد. او نیز مخالفت خود را آشکارا از کمک به کشورهای منطقه و به ویژه سوریه، بیان داشت و طنز قضیه این بود که اتفاقاً در زمان فرماندهی همین شخص در جنگ هشت ساله عراق و ایران، سوریه تنها کشور عربی بود که کمک های فراوان سیاسی و لجستیکی به ایران می کرد. ولی او با پیروی از احکام بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، علاوه بر اعمال و اجرای مو به موی این احکام و به لبه پرتگاه کشاندن کشور، در سیاست بین المللی نیز احکام امپریالیستی را به دقت اجرا و در دوران پایانی زندگی، تمایلش را به نزدیکی و همدستی با عربستان و شیخ نشینان جنوب خلیج فارس به اشکال گوناگون بیان کرد. چگونه است که گروه های منتسب به چپ از حضور ایران در کشورهایی به اغتشاش کشیده شده توسط امپریالیسم، مدام به عنوان ماجراجویی های منطقه ای ایران یاد می کنند، موضوعی که با نظر نئولیبرال های وطنی منطبق بوده و هست، اما از آن سو، تمایل هاشمی رفسنجانی (کسی که عملاً بانی و مجری اصلی نئولیبرالیسم هار و افسار گسیخته کنونی در کشور بوده است)، به پیوند با مرتجع ترین کشورهای منطقه ای را هیچگاه ماجراجویی منطقه ای و تابعیت از امپریالیسم تلقی نکرده اند. باز هم باید پرسید چگونه مواضع اینان از جمله در سیاست خارجی با نئولیبرال هایی که دائم مورد طعن و لعن شان هستند، در یکجا می گنجد و قابل توضیح است.

۱۵- دیدگاه بخش بزرگی از این «چپ» ها درباره امپریالیسم با نوعی «زیرکی» همراه است. این دیدگاه ها بگونه ای بیان می گردد که عملاً اثری از مبارزه واقعی در این راه باقی نماند. گویا در این دوره دیگر مبحث امپریالیسم اساساً موضوعیت ندارد و اگر هم دارد، از اهمیت چندانی برخوردار نیست. هرچه هست ناشی از مسایل داخلی است که باید با موشکافی دقیق مورد نقد و تحلیل و بررسی قرار گیرد. اینان با تکیه بر یک اصل درست که «عامل اصلی و تعیین کننده، در نهایت عامل داخلی است» جایی برای امپریالیسم باقی نمی گذارند. (البته اگر این عامل خارجی «امپریالیسم چین» باشد اوضاع فرق خواهد کرد!) به بیان دیگر، این گروه، دانسته یا نادانسته به این نکته ظریف اشاره نمی کنند که فقط زمانی که قدرت عوامل داخلی بر عوامل خارجی غلبه داشته باشد، عوامل داخلی امکان تاثیرگذاری بنیادی خواهند داشت و در آن صورت است که عوامل داخلی بر عوامل خارجی اولویت می یابند. از این زاویه و نگاه است که مبارزه دمکراتیک ضد امپریالیستی باید در هر لحظه بتواند اولویت هر کدام از عوامل داخلی یا خارجی را مشخص سازد. اما از نظر این محافل اگر عامل خارجی به قدری قدرتمند باشد که اجازه تحرک را از عوامل داخلی ساقط کند، یا بخواهد و بتواند تمامیت ارضی که عوامل داخلی در دل آن قابل تعریف هستند، را نابود یا قطعه قطعه سازد، باز هم چیزی در اصل موضوع تغییر نمی کند و باید بر همان اصل درست، که اولویت عوامل داخلی بر خارجی است، پای فشرده. اکنون سوال این است که در شرایط بین المللی کنونی و تهاجم علنی و مداخله جویانه امپریالیسم در کشورهای منطقه، چگونه باید تفوق عوامل داخلی بر خارجی را مورد تاکید قرار داد. این رویکرد، به نوعی سوء استفاده از گزاره درستی است که در شرایط مشخص کنونی امکان پذیر نیست و تا آینده قابل تصور هم امکان پذیر نخواهد بود. بلکه در شرایط کنونی تجمیع و برآیند عوامل داخلی و همراهی و کمک برخی عوامل قدرتمند خارجی که همراستای پیشبرد اهداف مردم ایران باشند، می توانند ما را از این مرحله پیچیده و بسیار خطرناک برهانند، نه تاکید بر گزاره های درستی که برای شرایط مشخص دیگری آورده شده اند. گویا اینان تفوق عوامل خارجی در دوران استعمار در کشورهایی همچون چین، هند، ایران، اندونزی،... را به فراموشی سپرده اند که چگونه سد راه سیر طبیعی رشد و توسعه این کشورها شده اند. این صحیح است که سرنوشت نهایی مردم کشور

ایران باید توسط مردم ساکن در این سرزمین تعیین شود، اما این هدف در شرایط پراکندگی های موجود در سطوح مختلف کنونی، مگر در مطالبات خاصی که ویژگی داخلی دارند و اثر پذیریشان از عوامل خارجی کم است، به این زودی امکان پذیر نیست. بنابراین جدا از مسایل خاص داخلی، همراهی با نیروهای بیرون از چارچوب ملی، یا دولت هایی که همراستا و دارای منافع مشترک با منافع ملی و مردمی ما باشند یا با آن مخالفتی نداشته باشند و به همان فرمول برد-برد معتقد و مقید باشند، در قالب قراردادها و توافقنامه های رسمی و بین المللی، با هدف ارتقای زیر ساخت های ضروری برای توسعه و گسترش نیروهای مولده، نه تنها مذموم نیست که برای حفظ تمامیت ارضی و منافع ملی امری لازم است و موجب اتحاد و همبستگی مردم ما و مردم این کشورها می شود. این موضوع منحصر به رابطه و توافق ایران و چین نیست، بلکه امری عمومی و مقدمه ی لازمی برای اتحاد میان نیروهای کار و سازندگان محصولات و خدمات انسانی در کشورهای مختلف می باشد.

۱۶- در این میان تحلیل قابل تاملی هم از سوی بخشی از چپ سوسیالیستی و مبارز بیان شده است که می گویند: «کاش در این چند دهه که جمهوری خلق چین توانسته است از کشوری عقب افتاده به یکی از دو قدرت بزرگ جهانی تبدیل شود، ایران نیز همانند آن کشور از توانایی های بالقوه داخلی استفاده کرده بود تا امروز نیاز به این نوع توافقنامه ها نبود.» به این دوستان مبارز باید گفت به دلایل مختلف از جمله ضعف حاکمیتی و مواضع خاص ایدئولوژیک و ... که جای طرح آن در اینجا نیست، این اتفاق ایده آل رخ نداده است و ما اکنون از یک سو زیر فشار همه جانبه و کمر شکن امپریالیسم و از سوی دیگر تحت فشارهای ناشی از سوء مدیریت جامعه توسط دولت های متعدد چند دهه ی گذشته، در غیاب اجباری و ناخواسته ی بخش آگاه، استقلال و عدالت طلب و آزادی خواه، قرار داریم. پرسش این است اکنون در این شرایطی که مختصرا به آن اشاره شد، راه برون رفت از زیر این فشارها چیست. آیا نگاه به شرق و دمیدن روح امید در همه سطوح جامعه نمی تواند یکی از راه حل ها باشد؟ راه حلی که باید با پایش مستمر و همه جانبه ی نیروهای راستین استقلال و عدالت طلب و آزادی خواه همراه باشد. مطمئنا این دوستان هرگز به ایستایی جامعه و افسوس برای نشده ها و نکرده ها کمترین باوری ندارند و «کاش اینچنین بودندشان» از دلسوزی و مردم دوستی عمیق شان نشأت می گیرد و هرگز و هیچگاه در ردیف محافل و افراد منتسب به چپ قرار نمی گیرند. فقط شکست های متعدد گاهی بر روحیه امیدآفرینی شان تاثیر می گذارد، و گرنه اینان همیشه در صفوف اول استقلال و عدالت طلبی و آزادی خواهی قرار داشته اند و ذره ای تردید در مورد آنان جایز نیست و با منتسبین به چپ اشاره شده در این نوشته فرسنگ ها فاصله دارند.

۱۷- بدیهی است که همه آنچه در مورد نقش امپریالیسم (عامل خارجی) در تعیین سرنوشت مردم جهان و به صورت مشخص منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا و منطقه بسیار مهم اوراسیا و همچنین شرکت در توافقنامه ها، برای حفظ تمامیت ارضی و استقلال ملی آورده شد را هرگز نباید به معنی چشم پوشی از مطالبات دموکراتیک دانست. مطالبات روزمره، خاص و ویژه طبقات زحمتکش در هر حال مقوم اصلی مبارزات دموکراتیک ضد امپریالیستی است. به بیان دیگر، مبارزه با امپریالیسم به عنوان عامل اصلی مشکلات کنونی این کشورها که در پیوند با سیاست های تجویز شده از جانب نهادهای سیاسی و اقتصادی امپریالیستی بوده است را باید در دو مقوله جدا و در عین حال پیوسته نگریست. بهتر است گفته شود امپریالیسم به عنوان مسبب اصلی این وضعیت در کل جهان از جمله کشورمان ایران، در وهله اول باید آماج اصلی توجه و مبارزه ی نیروهای مترقی قرار گیرد. ولی این موضوع، هرگز به معنای فراموش کردن مشکلاتی که ریشه در عوامل داخلی دارند، نیست و نخواهد بود. پس وظیفه اصلی نیروهای دموکراتیک ضد امپریالیستی این است که ضمن افشاء و مبارزه با امپریالیسم و نیروها و عوامل آن در داخل و بیرون از کشور، به گونه ای جدی، به خواسته هایی که می بایست این مبارزه را تعمیق بخشد و در واقع مبارزه ای دموکراتیک ضد امپریالیستی را سامان دهد، بپردازند. بدیهی است که این ممکن نخواهد شد مگر اینکه ابتدا نیروهای واقعی دموکراتیک ضد امپریالیستی میان خود به نوعی همکاری و همیاری و نوعی اتحاد واقعی دست یابند. این همکاری و اتحاد هرگز به معنی وحدت سازمانی و تشکیل یک حزب یا سازمان واحد نبوده

و نیست و اصولاً در شرایط مشخص کنونی تاکید بر این موضوع به نوعی تداوم سکتاریسم و تفرقه بیشتر است. اکنون وقت آن است که بدون فرقه گرایی و در راستای هم صدایی بیشتر و کشاندن دیدگاه مترقی به میان توده ها، بدون سکتاریسم و تاکید بر تک صدایی، همانند تاکید مداوم و مکرر بر مبارزه کار و سرمایه یا انتشار مطالب درجه چندم که بیشتر علایق جوامع غربی را منعکس می سازند، در وهله نخست به افشاء و مبارزه با توطئه های امپریالیسم و نیروهای همسو با آن در داخل و خارج اقدام شود و همزمان مطالبات طبقاتی و دموکراتیک به میدان مبارزه آورده شود و این نوع مبارزه به تدریج و هر چه بیشتر تعمیق یابد. واضح است که نیروهایی که به هر یک از این اصول توجه نداشته و یا اولویت ویژه ای برای بخش هایی از مبارزه قایل شوند که دارای اولویت درجه چندم برای کشور ما و کشورهای مشابه است، به گونه ای که یکی، مانع دیگری باشد و یا یکی از این عوامل به کلی نادیده گرفته شود، عملاً موجب سردرگمی و تعطیل مبارزه و یا مبارزه خود جوش و پراکنده به طور کلی است. به عبارت دیگر، این نوع به اصطلاح مبارزه که همه چیز را در یک قالب غیرعینی دنبال می کند، عملاً در راستای هدف امپریالیسم و نیروهای قدرتمند داخلی آنان است و هیچ موفقیتی برای مردم بدست نخواهد آورد. اما اکنون در شرایط حمله ی همه جانبه ی امپریالیسم به کشورهایی که قصد پذیرش سلطه ی همه جانبه آن را ندارند، ما موظفیم، تقدم این مبارزه را بپذیریم و هوشیارانه به دام مبارزه ای که این منتسبین به چپ آن را به صورتی فریبکارانه و همانند بلندگوهای امپریالیستی، مبارزه «ضد آمریکایی» و «ضد اسرائیلی» می دانند و این مبارزه عمومی و جهانی را به این سطح اختلاف میان کشورها و دولت ها تقلیل می دهند (به جای مبارزه دموکراتیک ضد امپریالیستی)، نیفتیم.

مرتضی محسنی

۲۸ فروردین ۱۴۰۰